

بررسی فقهی حکم انتقال اموات به مشاهد مشرفه جهت تدفین

محمدصادق یعقوب زاده مجرد^۱ و حسین احمدی^۲ و مصطفی رجائی پور^۳

چکیده

انتقال اموات به مشاهد مشرفه از سنت‌هایی است که از دیرباز بین شیعیان رواج داشته است. از نظر فقهی اصل اولی در مسئله، عدم استحباب انتقال اموات به مشاهد مشرفه است؛ خصوصاً که بر تعجیل در دفن میت نیز تأکید شده است؛ اما اجامات فقها و اطلاعاتی در اخبار مقابل این اصل قرار دارد. مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که استحباب انتقال اموات به مشاهد مشرفه در قیود مختلف (مانند آنجا که نقل میت مستلزم تقطیع اعضای او باشد یا موجب فساد میت شود یا نبش قبر برای نقل میت لازم باشد) چه اندازه اطلاق دارد. نتایج این تحقیق - که به صورت کتابخانه‌ای و نرم‌افزاری بوده - حاکی از آن است که استحباب مذکور آنجا که نقل میت مستلزم تقطیع اعضا یا فساد میت

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
(yaghoobzadeh63@yahoo.com).

۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)
(ahmari.hosein@yahoo.com).

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
mostafarajae@yahoo.com

شود اطلاق ندارد و مستحب نیست؛ اما در نبش قبر میت جهت انتقال او به مشاهد مشرفه می توان ادعای استحباب کرد، مادامی که نبش قبر موجب هتک حرمت میت و برخاستن بوی نامطبوع از جسد و آزار مسلمانان نباشد.

کلیدواژه‌ها: انتقال اموات، مشاهد مشرفه، تدفین، هتک حرمت.

مقدمه

مرگ، این حقیقت انکارناپذیر و قانون حتمی و استثنا ناپذیر خداوند، همواره در پی انسان است و پلی برای عبور از مرحله ای از زندگی به مرحله ای دیگر است؛ همچنین اسراری دارد که کسی غیر از خدا و معصومان علیهم السلام به ابعاد و عوالم آن اشراف ندارد؛ به خصوص احکام مربوط به مرگ متوفی، تدفین میت و مصالحی که به واسطه این احکام به روح او عائد و واصل می شود. علم ما زمینیان محدود است و بنابراین تنها باید مطیع احکام شرع و شارع مقدس باشیم.

طبق روایات شیعه دفن شدن در جوار ائمه علیهم السلام و بزرگان دین فضیلت بزرگی است؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردگان خود را میان مردمان نیک به خاک بسپارید؛ زیرا مرده نیز همچون زنده از همسایه بد رنج می برد» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۲۳۷). همچنین فرمود:

چون مؤمنی بمیرد، گورها از مرگ او زیبا و روشن می شوند و هیچ قطعه ای از خاک گورستان نیست، مگر اینکه آرزو می کند او در آنجا دفن شود و هرگاه کافر بمیرد گورها از مرگ او تاریک می شوند و هیچ قطعه ای از خاک گورستان نیست، مگر اینکه از دفن او در خود به خدا پناه می برد» (همان).

انتقال مردگان به اماکن مقدس از سنت های دیرپا بین شیعیان بوده است؛ تا آنجا که برخی خاندان ها و عالمان شیعی، در صورت ممکن نبودن نقل جسد در زمان فوت، آن را پس از دفن موقت و رفع موانع به مکان مقدس وصیت شده منتقل

می‌کردند. در ایران نیز چنین سنتی برقرار بوده است؛ چنان‌که برخی وصیت می‌کردند جسد آنان در مشهد در حرم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یا در قم در حرم حضرت فاطمه معصومه علیه السلام دفن شود. برخی دیگر نیز تأکید می‌کردند جسد آنان به عتبات عالیات منتقل شود که سهم کربلا و نجف از همه شهرهای مقدس عراق بیشتر بوده است. از نظر تاریخی انتقال اموات به مشاهد مشرفه از دوره آل بویه شروع شد و در دوره صفویه ادامه یافت و در دوره قاجاریه به اوج رسید (فقیه بحرالعلوم، ۱۳۹۶، ص ۷-۸)؛ به گونه‌ای که مستشرقی همچون پولاک می‌نویسد:

اجساد مردم ثروتمند بلافاصله پس از مرگ یا پس از نبش قبر به یکی از اماکن متبرکه کربلا، مشهد، قم یا شاهزاده عبدالعظیم حمل می‌گردد... از نظر حمل و نقل جنازه‌ها را در نمادی می‌پیچند و به دو میله از پهلوی محکم می‌کنند و آن‌گاه به صورت افقی به روی قاطر می‌گذارند... در سفرها اغلب با کاروان حمل جنازه مصادف می‌شویم. از بویی که از فاصله دور از این اجساد متصاعد می‌شود می‌توان دریافت که کاروان نزدیک می‌شود. هرچند که زیان‌های حمل اجساد برای سلامت زندگان بدین صورت کاملاً آشکار است، به نظر می‌رسد که نتوان بر سبب ذهن مردم، که سخت ریشه دار است، غلبه کرد و این رسم را برانداخت (پولاک، ۱۳۶۸، ص ۲۵۰).

اهمیت یافتن اعتقادات شیعی در جامعه ایرانی عصر صفوی و پس از آن و همچنین تأیید روحانیت شیعی بر مسئله فضیلت و تقدس خاک عتبات و مزارات امامان و امامزادگان باعث شده بود دفن شدن در جوار ائمه اطهار علیهم السلام و بزرگان اسلام آرزوی هر مسلمان ایرانی باشد (حسین هاشمی و علیان، ۱۳۹۴، ص ۳۳). فقها در احکام مربوط به تدفین اموات و مستحبات و مکروهات آن بحث کرده‌اند. تأکید بر تعجیل در تدفین میت مسلمان یکی از فروع فقهی در مسئله

است که استثنائاتی، از جمله انتقال میت به مکان شریفی همچون مشاهد معصومان علیهم السلام، دارد. بسیاری از فقیهان متأخر (مثل محقق حلی؛ علامه حلی، کاشف الغطا و محقق نجفی) و همچنین علما و فقهای معاصر درباره استحباب انتقال اموات به مشاهد مشرفه قلم زده اند (محقق حلی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ص ۱۰۲؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴۳)؛ ولی با توجه به اهمیت مسئله و کاربردی بودن آن قیود مختلف آن نیاز به بررسی استدلالی فقهی دارد که در قالب مقاله ای به طور مستقل، جامع و تفصیلی به آن پرداخته نشده است؛ مثلاً چنانچه انتقال میت به مشاهد مشرفه مستلزم فساد میت و تقطیع او و نبش قبر باشد، آیا استحباب مذکور همچنان شامل این امور می شود؟ در این تحقیق ابتدا حکم انتقال اموات به صورت مطلق بیان، و در گام دوم حکم انتقال اموات به مشاهد مشرفه در قیود مختلف بررسی می شود؛ به این صورت که ابتدا اصل اولی در مسئله مشخص، و سپس ادله اجتهادی بررسی می شود.

انتقال اموات از شهری به شهر دیگر

انتقال میت از شهری که میت در آن مرده است به شهری دیگر - بدون توجه به اینکه انتقال او مستلزم فساد و تعفن و نبش قبر باشد یا خیر - فی نفسه چه حکمی دارد؟ صاحب جواهر مدعی است در کراهت انتقال میت به شهری دیگر اختلافی ندیده است (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴۳). از مجموع کلام فقها می توان سه وجه برای کراهت آن برشمرد:

وجه اول ادعای اجماع منقول بر کراهت انتقال میت به شهری دیگر است. محقق حلی؛ علامه حلی، شهید اول و محقق کرکی مدعی اجماع علما بر کراهت آن اند (محقق حلی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۰۲؛ شهید اول، ۱۴۱۹،

ج ۲، ص ۱۰؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۵۰.

وجه دوم روایات بسیاری است که ظاهرشان ترغیب به تعجیل در تجهیز میت است. وجه سوم نیز خصوص روایتی است که در دعائم الاسلام نقل شده است که در ادامه از آن بحث می‌کنیم.

با توجه به وجه دوم و سوم استدلال می‌توان ادعا کرد که اجماع برخی علما اجماع مدرکی است و دلیل مستقل در مسئله محسوب نمی‌شود، بلکه نهایتاً می‌تواند با ضمیمه شدن به دو وجه دیگر محل استدلال قرار گیرد. اما وجه دوم استدلال تمسک به روایاتی است که در آنها به تسریع در تجهیز میت امر شده است. البته در سند تک تک این روایات می‌توان اشکال کرد؛ ولی از آنجا که این روایات در حد استفاضه اند و به طور معنوی همگی در مطلوبیت تعجیل دفن مشترک المعنی اند، می‌توان اصل استحباب تعجیل دفن میت را اثبات کرد؛ برای نمونه می‌توان به این حدیث اشاره کرد:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ لَا الْفَيْنَ رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ لَيْلًا فَانْتَظَرِيهِ الصُّبْحَ وَلَا رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ نَهَارًا فَانْتَظَرِيهِ اللَّيْلَ لَا تَنْتَظِرُوا بِمَوْتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا عَجَلُوا بِهِمْ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ قَالَ النَّاسُ وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۷۱-۴۷۲).

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای مردم، دوست ندارم کسی از شما مرده‌ای از او شب هنگام بمیرد و او منتظر صبح بماند و یا مرده‌ای از او در روز بمیرد و او منتظر شب بماند. برای دفن مردگانتان منتظر طلوع خورشید یا غروب خورشید نمانید و آنها را فوراً دفن کنید. خدا رحمتتان کند! مردم

گفتند: و توای رسول خدا. خدا تو را رحمت کند.

البته محقق خوبی از آنجا که سند همه روایات این باب را ضعیف دانسته، برای اثبات استحباب تعجیل دفن میت به اطلاق آیه شریفه ﴿وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۳) تمسک کرده است؛ زیرا این آیه بر استحباب تعجیل در امتثال هر مأمور به شرعی دلالت می‌کند. دفن میت نیز یکی از واجبات شرعی است و از این رو از مصادیق سرعت به مغفرت خداوند محسوب می‌شود (خویی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۳۳۲).

استدلال برای کراهت انتقال میت به شهر دیگر بر اساس این دسته روایات به این صورت است که استحباب تعجیل دفن میت ملازم با کراهت انتقال میت به شهر دیگر است؛ چراکه انتقال میت به شهر دیگر موجب تأخیر در تجهیز میت است. به نظر می‌رسد این استدلال مخدوش باشد؛ زیرا اولاً انتقال میت همیشه با تأخیر در تجهیز او ملازمه ندارد؛ ثانیاً بالفرض نقل میت با تعجیل دفن او منافات داشته باشد، نهایتاً با ترک یک مستحب ملازمه دارد؛ ولی ترک مستحب یک مقوله است و کراهت داشتن مقوله ای دیگر (غروی، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۲۱۴). ملازمه ادعاشده بین استحباب تعجیل دفن میت با کراهت انتقال میت به شهری دیگر بر مبنایی است که امر به شیء را مقتضی نهی از ضد خاص آن می‌داند؛ در حالی که اکثر اصولیین این مبنا را نپذیرفته‌اند؛ زیرا با وجود امر به شیء نهی از ضد خاص آن لغو است و ثمره ای بر آن مترتب نمی‌شود؛ چراکه نهی غیر عقاب مستقل ندارد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۳۳).

وجه سوم استدلال بر کراهت انتقال میت به شهر دیگر خصوص روایتی در دعائم الاسلام است:

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ زُفِعَ إِلَيْهِ أَنَّ رَجُلًا مَاتَ بِالْبُسْتَاقِ عَلَى رَأْسِ فِرَاسِخٍ مِنَ الْكُوفَةِ

فَحَمَلُوهُ إِلَى الْكُوفَةِ فَأَتَتْهُمْ عُقُوبَةٌ وَقَالَ اذْفِنُوا الْأَجْسَادَ فِي مَصَارِعِهَا وَلَا تَفْعَلُوا
كَفْعِ الْيَهُودِ يَنْقُلُونَ مَوْتَاهُمْ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ أَقْبَلَتْ
الْأَنْصَارُ لِتَحْمِلَ قَتْلَاهَا إِلَى دُورِهَا فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنَادِيًا فَنَادَى اذْفِنُوا الْأَجْسَادَ
فِي مَصَارِعِهَا.

به گوش امیرالمؤمنین علیه السلام رساندند که مردی در رُستاق مرده و او را به کوفه
برده اند. پس حضرت علیه السلام آنها را عقوبت و نهی کرده و فرمود: اجساد را در
محل فوتشان دفن کنید و عمل یهود را انجام ندهید که مردگانشان را به
بیت المقدس منتقل می کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در روز جنگ احد
انصار آمدند تا شهدایشان را به محل سکونتشان حمل کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
به شخص منادی امر کردند و او هم ندا داد که اجساد را در محل فوتشان دفن
کنید (ابن حیون، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۳۸).

حتی برخی فقها براساس این روایت قائل به حرمت انتقال میت به شهر
دیگر شده اند: «ظاهر حکم الزام است؛ مخصوصاً با وجود برخی شواهد مثل لفظ
عقوبتی که در حدیث آمده که فقط در مورد محرمات به کار می رود و اینکه این کار
از خصلت های یهود به حساب آمده است» (شهرستانی، ۱۳۲۹، ص ۶).

البته وجه سوم استدلال نیز محل مناقشه است:

اولاً اصل این کتاب و نویسنده آن محل تردید است. مرحوم مجلسی در این
باره می گوید:

اکثر معاصرین ما فکر می کردند کتاب دعائم الاسلام تألیف صدوق رحمته الله
است؛ اما برما آشکار شده که تألیف ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور،
قاضی مصر در ایام دولت اسماعیلیان است. وی ابتدا مالکی بود و بعد
شیعه امامی شد و روایات این کتاب عین روایات کتب مشهور ماست؛ اما
از امامان بعد از امام صادق علیه السلام وارد نشده است و اخبار این کتاب از جهت

تأیید و یا تأکید صلاحیت دارد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۸).

ثانیاً روایات دعائم مرسله است و از این جهت نیز حجیتی ندارد؛

ثالثاً درباره نهی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از انتقال کشتگان احد گفته شده است آنها جزو شهدا بودند و به زعم برخی فقها این حکم مختص به شهید است. شهید اول در کتاب ذکر می گوید: «اما شهید، پس اولی دفن او در همان مکان شهادت است؛ به خاطر روایتی که از نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده که فرمود: «ادفنوا القتلی فی مصارعهم» (شهید اول، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۱)؛

رابعاً می توان نهی در روایت را متعلق به نوعی انتقال جنازه بدانیم که در آن اهانت به جسد رخ می دهد و بوی بد می گیرد و متلاشی می شود؛ لذا شهید ثانی صراحتاً می گوید: «جواز این عمل را بایستی مقید کرد به جایی که ترس هتک میت به خاطر متلاشی شدن و امثال آن وجود دارد به خاطر بعد مسافت و...» (شهید ثانی، ۱۴۲۲، ص ۳۱۹)؛

خامساً محدث بحرانی صراحتاً می گوید:

کوفه از جمله اماکنی که انتقال میت به آنجا مستحب است محسوب نمی شود. پس انتقال میت به کوفه با تعجیل امر شده به دفن، منافات دارد و از این رو از انتقال اموات به کوفه نهی شده است (بحرانی، ۱۹۹۳، ج ۴، ص ۱۵۰).

البته ممکن است استدلال بر کراهت را این طور تکمیل کرد: هر چند روایت دعائم الاسلام ضعیف السند است، چون مشهور به کراهت فتوا داده اند و کراهت نقل هم فقط در این روایت آمده است، مشهور به این روایت عمل کرده اند. از این رو اگر بتوان احراز کرد که مشهور قائل به کراهت اند و همچنین بتوان احراز کرد که در استنباط به این روایت استناد کرده اند و همچنین عمل مشهور را جابر ضعف سند بدانیم، کراهت ثابت می شود (گنجی، ۱۳۹۵)؛ اما این توجیه نیز نمی تواند راهگشا

باشد؛ زیرا هرچند مشهور فقها قائل به کراهت باشند، نمی توان اثبات کرد مشهور جهت فتوا حتماً به این روایت استناد کرده اند؛ چراکه ممکن است مشهور از باب اینکه انتقال اموات ترک مستحب است قائل به کراهت شده باشند، نه اینکه حتماً براساس آن روایت چنین استنباط کرده اند. بنابراین با توجه به اشکالات سندی و احتمالات دلالی مختلف نمی توان از این روایت جهت کراهت انتقال اموات استفاده کرد.

انتقال اموات به مشاهد مشرفه

مشاهد مشرفه، به دلیل شرافت شخص مدفون در آن یا به وجوه دیگر، جایگاه ویژه ای نزد امامیه دارد. شیعیان همواره در طول تاریخ از زمان ائمه علیهم السلام تا کنون به دنبال حظ و بهره معنوی از این اماکن مقدس بوده اند و حتی به انتقال اموات به عتبات مقدسه وصیت کرده اند. البته ممکن است در ذهن برخی این باشد که دفن میت در مکان های مقدس فایده ای ندارد؛ چون روح از جسم جدا شده و مجاورت با مشاهد مشرفه اثری ندارد؛ اما این نکته درخور توجه است که عقلاً دفن میت در کنار امام معصوم علیه السلام به این رجا و امید که میت کمتر عذاب شود حُسن عقلی دارد. ارتکاز متشرعه هم براین است که دفن در مشاهد و امکته مقدسه آثاری بر میت دارد و دفن در آنها ترجیح دارد. افزون براین، مرحوم مجلسی ادعا کرده است اخبار بسیاری در فضیلت دفن در مشاهد مشرفه وجود دارد: «وقد وردت أخبار كثيرة في فضل الدفن في المشاهد لاسيما الغرى والحائر على مشرفهما الصلاة والسلام» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۹، ص ۷۰). از روایات کثیره ای می توان استفاده کرد که هم مجاورت مؤثر است و هم آن مکان اثر دارد. دفن در مکان، قطع نظراً از مدفون در آن مکان، تأثیراتی در حال میت دارد؛ برای نمونه می توان به چند روایات اشاره کرد:

«ومن خواص تربته إسقاط عذاب القبر وترك محاسبة منکرو نکیر للمدفون هناك كما وردت الأخبار الصحيحة عن أهل البيت عليهم السلام؛ «از خواص تربت علی علیه السلام اسقاط عذاب قبر و نبود محاسبه نکیر و منکر در آنجاست» (دیلمی، ۱۳۴۲، ص ۴۳۹). روایتی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هست که ایشان در اشرف بقاع قبض روح شدند. پس باید در آنجا دفن شوند: «قول أمير المؤمنين عليه السلام عند إرادة دفنه للنبي صلی الله علیه و آله في بيته بأنه صلی الله علیه و آله قبض في أشرف البقاع، فليدفن فيها» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲، ص ۵۳۴). از این روایت نیز معلوم می شود بین مکان دفن و میت ارتباطی وجود دارد.

در روایتی دیگر آمده است وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به پشت کوفه نگاه کردند، از خداوند خواستند قبرایشان را در آنجا قرار دهند: «وَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام نَظَرَ إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ فَقَالَ مَا أَحْسَنَ مَنْظَرِكَ وَأَطْيَبَ قَعْرَكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَبْرِي بِهَا» (همان، ج ۴۲، ص ۲۱۷). روایتی هم درباره وادی السلام هست که امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا را خریدند و بعد فرمودند: «هفتاد هزار نفر از آنجا بدون حساب محشور می شوند» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۶۱). در روایت هارون بن خارجه فرموده کسی که در حرم دفن شود از فزع اکبر در امان است، چه نیکوکار باشد و چه فاسق:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ دُفِنَ فِي الْحَرَمِ أَمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فَقُلْتُ لَهُ مِنْ بَرِّ النَّاسِ وَفَاجِرِهِمْ قَالَ مِنْ بَرِّ النَّاسِ وَفَاجِرِهِمْ (همان، ج ۱۳، ص ۲۸۷).

صاحب جواهر نیز به نقل از فاضل مقداد می گوید: «اخبار متواتری داریم که دفن در مشاهد معصومین علیهم السلام مسقط سؤال منکر و نکیر است» (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۴۶). پس این شبهه که وقتی روح از بدن جدا شد چون بدن جماد

می شود و هر جا دفن شود اثری برای میت ندارد نادرست است، بلکه مکان هم در این امر مؤثر است. بنابراین اصل دخالت داشتن مکان پس از موت - همان طور که مرحوم مجلسی فرموده است - ثابت است.

اما درباره حکم شرعی انتقال اموات به مشاهد مشرفه باید گفت هر چند اصل اولی در مسئله عدم استحباب انتقال میت به مشاهد مشرفه است، اجماعات فقها و اطلاقاتی در اخبار مقابل این اصل قرار دارد. از این رو فقها انتقال اموات به مشاهد مشرفه را از کراهت نقل اموات از شهری به شهر دیگر مستثنا کرده اند؛ چراکه اگر دلیل بر کراهت اجماع باشد، می توان گفت اجماع دلیل لیبی است و در موارد مشکوک بایستی به قدر متیقن آن اخذ کرد. قدر متیقن اجماع آنجاست که فضیلت دیگری در مقام نباشد، ولی دفن در مشاهد مشرفه مؤکد در روایات است و می تواند از قدر متیقن اجماع خارج باشد؛ اما چنانچه دلیل بر کراهت انتقال اموات تعجیل باشد، انتقال اموات به مشاهد مشرفه نیز خود مصداق «سارعوا» در آیه شریفه است. از این رو مرحوم خویی معتقد است انتقال به مشاهد مشرفه نه تنها کراهت ندارد، بلکه استحباب هم دارد (خویی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۳۳۲). در کتاب جواهر و معتبر و کلام دیگران ادعا شده که روش شیعه این بوده که بدون هیچ انکاری امواتشان را از راه های دور به مشاهد مشرفه می بردند (محقق حلی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۷) و ارتکازشان بر این بوده که محبوبیت دارد. با اینکه انتقال اموات به مشاهد مشرفه با تعجیل دفن میت منافات دارد، این روش بین شیعیان متصل به اصحاب معصومان علیهم السلام مرسوم بوده است. بنابراین استحباب تعجیل مغلوب استحباب هم جواری دفن در مشاهد مشرفه است یا حداقل احتمال اهمیت در هم جواری بیشتر از تعجیل در دفن است. پس نقل به مشاهد مشرفه مطلوبیت دارد و بهتر است.

علامه حلی در تذکره می‌گوید: «از آنجایی که انتقال اموات به مشاهد مشرفه مورد عمل شیعیان از زمان ائمه علیهم‌السلام تا زمان ما بوده است، یک امر جماعی محسوب می‌شود» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۰۲). در کتاب معتبر آمده است: «انتقال اموات به مشاهد مشرفه به طور خاص مورد عمل علمای شیعه بوده و بدون هیچ انکاری پذیرفته است» (محقق حلی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰۷). شهید اول عمومیت بیشتری برای این حکم قائل شده است و می‌گوید: «اگر قبرستانی بود که محل دفن صالحین و شهدا بود، مستحب است جنازه به آنجا منتقل شود تا برکت آنها و برکت زیارت آنها شامل حال میت گردد» (شهید اول، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۱). صاحب جواهر پاره‌پاره را فراتر می‌گذارد و حکم استحباب انتقال اموات به مشاهد مشرفه را به مراتب روشن‌تر از اجماع مطرح شده در مسئله می‌داند.

علاوه بر اجماع در مسئله، روایات مختلفی نیز استحباب آن را تأیید می‌کند؛ برای نمونه علی بن سلمان می‌گوید از امام کاظم علیه‌السلام در مکاتبه‌ای سؤال کردم: از فردی که در عرفات می‌میرد آیا در عرفات دفن شود یا به حرم منتقل شود؟ کدام افضل است؟ حضرت نوشت: «به حرم برده شود و در آنجا دفن شود که افضل است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۵۴۳). افضلیتی که در این حدیث آمده موجب استحباب این عمل است.

همچنین سید بن طاووس نقل می‌کند:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هر وقت می‌خواست با خودش خلوت کند به حاشیه غری (نجف) می‌رفت. پس روزی در آنجا و مشرف به نجف بود که مردی از پایین آمد و همراهش جنازه‌ای بود. پس وقتی علی علیه‌السلام را دید، سلام کرد و حضرت جوابش را دادند و پرسیدند: از کجایی؟ گفت: از یمن. حضرت پرسید: این جنازه‌ای که همراهتان هست کیست؟ گفت: جنازه پدرم است؛ می‌خواهم

در این زمین دفن کنم. حضرت علی علیه السلام فرمود: چرا در سرزمین خودتان دفن نکردی؟ گفت: به آن وصیت کرده بود. حضرت فرمود: [بدان] در این زمین کسی دفن خواهد شد که امثال ربیعه و مضر در شفاعت او داخل می شوند. آیا او را می شناسید؟ گفت: نه. فرمود: آن منم. پس پدرت را دفن کن (ابن طاووس، ۱۳۷۵ ش، ص ۵۸).

اما نکته در خور بحث در مسئله این است که آیا انتقال اموات به مشاهد مشرفه مطلقاً مستحب است یا استحباب آن مقید است؟ استحباب انتقال اموات به مشاهد مشرفه در قیود مختلف قابلیت بحث و بررسی دارد. قید اول آن است که نقل به مشاهد مشرفه مستلزم تقطیع میت باشد. قید دوم این است که نقل مستلزم فساد میت باشد. قید سوم جایی است که نقل به مشاهد مستلزم نبش قبر باشد. قید چهارم نیز انتقال میت از یک مکان مقدس به مکان مقدس دیگر است که باید پرسید آیا در این حالت نیز استحباب همچنان باقی است یا خیر؟ در تمامی قیود مذکور می بایست اطلاق استحباب را بررسی کرد. چنانچه در استحباب انتقال میت به مشاهد مشرفه تردیدی حاصل شود، اصل عدم استحباب است و با توجه به اینکه در تعجیل بر تدفین میت تأکید شده است، احتیاط در ترک نقل میت است و باید سریع تر او را در همان مکان فوت دفن کرد.

۱. انتقال اموات به مشاهد مشرفه با وجود تقطیع میت

صاحب جواهر می فرماید:

ظاهر کلمات علما آن است که استحباب مذکور مقید است به جایی که بر میت جنایتی وارد نشود؛ ولی کاشف الغطا معتقد است انتقال اموات به مشاهد مشرفه - ولو مستلزم تقطیع و مثله کردن میت باشد - مستحب است. از نظر ایشان همان طور که در زمان حیات شخص به خاطر مصالح

دنیوی می توان بدن او را قطع کرد، بعد از موت او نیز به جهت مصالح اخروی تقطیع او جهت انتقال میت به مشاهد مشرفه جایز است و ذیل عنوان هتک حرمت میت قرار نمی گیرد (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴۸-۳۴۹).

عالمان پس از کاشف الغطا چهار وجه برای مطلق استحباب از حیث تقطیع میت نقل کرده اند: وجه اول اصالت الجواز است که هنگام شک در حرمت نقل مستلزم با تقطیع میت جاری می شود. وجه دوم اطلاق کلمات اصحاب است که گفته اند نقل میت کراهت دارد؛ مگر نقل به مشاهد مشرفه که این استثنا بر تقطیع اختیاری اطلاق دارد. وجه سوم احترام به میت با نقل او به جایی است که امید می رود با آن از عذاب آخرت نجات پیدا کند. وجه چهارم قضیه یمانی و نقل جنازه پدرش به امر امیر المؤمنین علیه السلام از یمن به نجف است که بر تقطیع جنازه اطلاق داشت (خویی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۳۳۵).

اشکالات مختلفی بر این وجوه مطرح شده است. از آنجا که مثله کردن میت حرام و مستلزم دیه است، مجالی برای مطرح کردن اصالت الجواز باقی نمی ماند و همان طور که پیش تر مطرح کردیم، اصل اولی در مقام، عدم استحباب نقل میت به مشاهد مشرفه است. همچنین از کلمات اصحاب اطلاق برداشت نمی شود. عبارت فقها این است که نقل میت از شهری به شهر دیگر کراهت دارد؛ مگر به مشاهد مشرفه. از نظر آنها انتقال به مشاهد مشرفه از حیث نقل میت کراهت ندارد؛ اما اینکه با مثله کردن هم بتوان میت را نقل داد، از این حیث در مقام بیان نیستند؛ چراکه کلمات اصحاب فقط جهت نقل را درست می کند. درباره احترام به میت با انتقال او به مشاهد مشرفه نیز باید گفت این امر استحبابی و مطلوب مشکل بتواند در مقابل حرام (تقطیع میت) مقاومت کند. همچنین هتک یک مفهوم عرفی است که عرف بین تقطیع شخص در زمان حیات و تقطیع او پس از

فوت تفاوت می‌گذارد و اساساً وجود مصلحت در انتقال میت، به گونه‌ای که در مقابل مفسده تقطیع بایستد، چندان روشن نیست؛ اما مرحوم صاحب جواهر در مدلول روایت یمانی مناقشه کرده است و معتقد است رضایت معصوم علیه السلام از فعل شخص محرز نیست (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴۸-۳۴۹). همچنین اطلاق این روایت قابل استفاده نیست؛ چراکه روایت نهایتاً اصل جواز این کار را اثبات می‌کند، نه اینکه نسبت به قید تقطیع اختیاری مطلق باشد. نهایتاً می‌گوییم انتقال جنازه از یمین به نجف عرفاً مستلزم فساد میت است که در قسم بعدی به آن خواهیم پرداخت و از ذیل عنوان تقطیع خارج است (خویی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۳۳۵).

۲. انتقال اموات به مشاهد مشرفه با وجود فساد میت

قید دوم این است که چنانچه نقل اموات به مشاهد مشرفه مستلزم فساد جنازه و بوگرفتن آن باشد، آیا همچنان حکم به استحباب باقی می‌ماند؟ محقق یزدی می‌فرماید: «ثم لا یبعد جواز النقل إلى المشاهد المشرفة وإن استلزم فساد الميت إذا لم یوجب أذیة المسلمین». از نظرایشان بعید نیست استحباب انتقال میت به مشاهد مشرفه حتی اگر مستلزم فساد میت باشد، به شرطی که باعث آزار دیگران نباشد، همچنان باقی بماند؛ چراکه توسل به معصومان علیهم السلام اطلاق دارد و شامل این امور جزئی نیز می‌شود؛ زیرا «من تمسک بهم فاز و من أتاهم فقد نجا و من لجأ إليهم أمن و من اعتصم بهم فقد اعتصم بالله تعالی و المتوسل بهم غیر خائب صلوات الله علیهم أجمعین» (یزدی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۳۰)؛ اما در مقابل، صاحب جواهر به هتک معتقد است چنانچه انتقال میت به مشاهد مشرفه موجب فساد میت شود و مثلاً میت بوی بدی پیدا کند، انتقال او جایز نیست. ایشان برای عدم جواز به وجوهی استدلال کرده است:

وجه اول این است که انتشار بوی بد از میت هتک مؤمن است و در روایات مربوط به دفن آمده است که اهانت و هتک مؤمن جایز نیست (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴۹). البته محقق همدانی جواب داده است که هتک امری عرفی است و فساد بدن میت و بوگرفتن آن عرفاً هتک میت نیست؛ چون او را به یک غرض اعلا و به مصلحتی منتقل می‌کنند که عرف آن را بی احترامی نمی‌داند. محقق همدانی اضافه می‌کند که خصوصاً این امور بین مردم متعارف است و کاشف از آن است که هتک محسوب نمی‌شود. البته چنانچه مثلاً بوی میت منتشر شود و مردم از آن نفرت داشته باشند، فی الجمله هتک است (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۴۳۳).

به نظر می‌رسد فرمایش صاحب جواهر فی الجمله قابل انکار نیست؛ زیرا احیاناً نقل میت به مشاهد هتک به حساب می‌آید؛ ولی به طور قطعی نمی‌توان حکم صادر کرد؛ زیرا نه می‌توان اعتقاد صاحب جواهر را به نحو مطلق قبول کرد و نه می‌توان اعتقاد همدانی به عدم هتک را پذیرفت. هتک امری عرفی است و چه بسا به غرض اعلی هم ربطی نداشته باشد. از این رو هنگام شک در استحباب نقل میت - گرچه با فساد او - اصل اولی عدم استحباب نقل است.

وجه دوم این است که صاحب جواهر فرموده نقل اگر به فساد میت بینجامد، خلاف حکمت دفن است؛ زیرا دفن میت برای فاسد نشدن بدنش روی زمین و منتشر نشدن بوی بد آن و آزار نرساندن به مردم و در نتیجه عدم هتک حرمت اوست (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴۹).

محقق همدانی در این وجه هم مناقشه کرده است و می‌گوید اینها علت تامه نیست، بلکه حکمت حکم است؛ لذا شاهد آورده است که اگر کاری کنیم که بدن میت فاسد نشود، مثلاً آن را مومیایی کنیم، باید بگوییم دفن میت واجب

نیست؛ حال آنکه این حکم گفتنی نیست؛ زیرا حکم دایرمدار حکمت نیست (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۴۳۳).

وجه سوم، تمسک به اطلاقات دفن است. ظاهر کلام صاحب جواهر این است که ادله وجوب دفن اطلاق زمانی دارد و فقط به مقدار مقدمات دفن می توان از آن تخطی کرد؛ اما در باقی امور آن - مثل مقام بحث که می خواهیم میت را نقل دهیم و این مستلزم فساد بدن و بوی بد است - مفیدی برای اطلاق وجوب دفن نداریم، بلکه مقتضای اطلاق ازماتی وجوب دفن آن است که میت بدون تأخیر دفن شود (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۵۰). البته به نظر می رسد امر به تدفین اطلاق زمانی ندارد و همان طور که در علم اصول بحث شده است امر بر فور دلالت نمی کند، تا چه رسد به اینکه بر فوراً فوراً دلالت کند.

وجه چهارم نیز این است که فقها قائل شده اند چنانچه بدن میت فاسد می شود، باید او را بدون غسل دفن کنند یا چنانچه بدن میت در صورت انتظار کفن فاسد می شود، باید او را بدون کفن دفن کنند یا در صورت مردن شخص در کشتی (با اینکه می توان میت را نگه داشت تا در زمین دفن شود)، اگر بدن فاسد می شود، باید او را در دریا بیندازند. بنابراین محتمل نیست شارع برای یک غایت مستحب (مثل دفن در مشاهد مشرفه)، فساد بدن را اجازه داده باشد؛ زیرا در این صورت امر واجب تدفین کنار گذاشته شده است. پس امر مستحبی به طریق اولی کنار گذاشته می شود (همان).

این وجه نیز خالی از اشکال نیست. هر چند صحیح است که اگر بدن میت فساد پیدا می کند، نباید منتظر آب ماند و عرف نیز آن را تأیید می کند؛ به این دلیل که اگر بعداً هم آب پیدا شود، بدن فاسد می شود و قابلیت غسل ندارد؛ اما قیاس مسئله ما نحن فیه با مسئله غسل و کفن میت درست نیست؛ زیرا آنجا تنها قضیه

میت نیست، بلکه مردم هم متأذی می شوند. بنابراین اگر آنجا در تدفین تعجیل شده است، اینجا ملازمه ای ندارد که نتوان او را برای غایت مستحب نگه داشت. البته وجوهی که صاحب جواهر به آنها استدلال کرده - هرچند مناقشه پذیر است - جواز نقل میت به مشاهد مشرفه - با وجود فساد بدن و تمسک به اطلاعات محل اشکال است و به روشنی نمی توان به آن حکم داد. رضایت شارع مقدس به دفن میت در مشاهد مشرفه - ولو با اضمحلال بدن - درخور تأمل است (گنجی، ۱۳۹۵). از این رو امام خمینی علیه السلام، محقق بروجردی و محقق گلپایگانی مسئله را مشکل می دانند و امام خمینی علیه السلام قائل به احتیاط می شود و احتیاط نیز در ترک نقل میت به مشاهد مشرفه است (بیزی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۳۰)؛ چراکه اصل اولی عدم استحباب نقل میت است و برای خروج از این اصل می بایست دلیل محکمی در دست باشد.

۳. انتقال اموات به مشاهد مشرفه با وجود نبش قبر

قید سوم در بحث آن است که چنانچه انتقال میت به مشاهد مشرفه مستلزم نبش قبر باشد، آیا حکم استحباب باقی می ماند؟ به مشهور فقها نسبت داده اند که نقل میت به مشاهد مشرفه - در صورتی که مستلزم نبش قبر باشد - حرام است. شهید ثانی می گوید: «اما بعد از دفن، انتقال میت به غیرمشاهد به اجماع فقها حرام است و انتقال میت به مشاهد طبق نظر مشهور فقها حرام است» (شهید ثانی، ۱۴۲۵، ج ۱۰، ص ۱۰۲). ابن ادریس در سرائر فرموده است: «هرگاه میت در موضعی دفن شود، انتقال آن جایز نیست و نبش قبر او جایز نیست، چه به مهدی از مشاهد منتقل شود یا به غیر آن، بلکه این عمل بدعتی در شریعت اسلام است» (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۷۰). علامه حلی نیز به دلیل اطلاق تحریم نبش قبر قائل

به حرمت انتقال میت - ولوبه مشاهد مشرفه - شده است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۰۲). صاحب جواهر نیز حرمت نبش قبر برای انتقال میت را تأیید کرده است: «شکی نیست که اقوی عدم جواز است؛ مخصوصاً وقتی این کار متضمن هتک حرمت میت و تکه شدن جسد او و خروج بوی نامطبوع و رؤیت جسد تغییر شکل یافته اش باشد» (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۱۴). محقق سبزواری نیز پس از اعتراض به روایات انتقال حضرت آدم علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام می گوید: «وقوع چنین عملی در شرایع قبل ما دلالت بر جواز آن در شریعت ما نمی کند» (سبزواری، ۱۳۷۴، ص ۳۴۴).

در مجموع چهار دلیل بر منع این عمل در کلام فقها آمده است:

اول: حرمت نبش قبر که اجماعی است؛ مخصوصاً که روایاتی دال بر اقامه حد بر نباش و قرار دادن حد آن همچون حد سارق وارد شده است (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۲۷۸).

دوم: بدعت که در کلام ابن ادریس صراحتاً آمده است.

سوم: هتک حرمت میت که صاحب جواهر صراحتاً آن را بیان کرده است.

چهارم: صحیح نبودن استناد به آنچه در شرایع قبلی صحیح بوده است.

در مقابل، شهید ثانی معتقد است: «جواز انتقال خالی از وجه نیست؛ ولی شرطش آن است که میت در حالتی نباشد که انتقال آن موجب هتک آن و از هم پاشیدگی جسد و... گردد» (شهید ثانی، ۱۴۲۲ الف، ج ۲، ص ۸۵۴). صاحب مدارک نیز می گوید:

از آنجا که غرض مطلوب از انتقال قبل از دفن شفاعت و دفع عذاب است، این غرض پس از دفن هم حاصل می شود؛ اما به شرط آنکه میت به حالتی

نرسیده باشد که انتقال آن موجب هتک و تکه تکه شدن جسد باشد»
(عاملی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۵۵).

محقق همدانی نیز نقل میت را جایز می داند، اگرچه مستلزم نبش قبر باشد. البته محقق یزدی قائل است که اگر شخصی به دفن در مشاهد مشرفه وصیت کند، اگرچه مستلزم نبش قبر باشد، مشکلی ندارد و این کار جایز است؛ ولی بدون وصیت، احتیاط در ترک نقل میت است (یزدی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۳۶).

اولاً به نظر محقق همدانی دلیل حرمت نبش قاصراست و شامل این نمونه نمی شود؛ چراکه مهم ترین دلیل حرمت نبش - به دلیل در دست نداشتن آیه و روایتی مبنی بر حرام بودن نبش قبر - اجماع است؛ اما این اجماع - که بر مبنای عدم هتک مؤمن است و در بعض کلمات مجمعی هم آمده است، تا آنجا محرز و صادق است که هتک مؤمن صدق کند؛ حال آنکه در نقل مؤمن به مشاهد مشرفه هتک حرمت صدق نمی کند (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۴۴۲). نقل از مکانی به مکان افضل احترام مؤمن است. اطلاعات و اصل برائت نیز می گوید اشکالی در این باره وجود ندارد. محقق کرکی می گوید: «اصل اقتضا می کند جوار را، مگر اینکه دلیل منع ثابت گردد» (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۵۲). همچنین ادله استحباب نقل اطلاق دارد؛ گرچه میت دفن شده باشد.

اما روایات درباره حد نباش و قرار دادن آن نظیر حد سارق را می بایست بر جایی حمل کرد که شخص علاوه بر نبش سرقت (مثلاً کفن) یا جرم دیگری منافی حرمت میت مرتکب می شود. در روایت جعفی آمده است:

نزد امام باقر علیه السلام بودیم که نامه ای از هشام بن عبدالملک به ایشان رسیده بود و در آن پیرامون حکم مردی پرسیده بود که قبرزنی را نبش کرده و کفنش را بیرون آورده و با او جماع کرده بود. برخی می گویند او را بکشید و برخی

می‌گویند او را بسوزانید. حضرت علیه السلام جواب دادند: «همانا حرمت میت همانند حرمت زنده است [آن مرد] دستش به خاطر سرقت قطع می‌شود و حد زنا بر او جاری می‌شود. در صورت احصان رجم می‌شود و در غیر این صورت صد ضربه شلاق می‌خورد» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۲۷۸).

ثانیاً نظر ابن ادریس بر بدعت چنین نقلی نیز پذیرفته نیست؛ زیرا بدعت مربوط به جایی است که برای مشروعیت عملی هیچ دلیلی نداریم، ولی آن را جایز و شرعی می‌دانیم؛ در حالی که اینجا اصل حکم حرمت ثابت نیست و مخالفت با آن بدعت محسوب نمی‌شود. از این رو این کلام تند ابن ادریس نادرست است (گنجی، ۱۳۹۵).

ثالثاً هتکی که صاحب جواهر به رؤیت جسد تغییر شکل یافته و خروج بوی نامطبوع از آن مستند کرد قابل مناقشه است و نمی‌تواند دلیل محکمی بر منع باشد. محقق خوبی می‌گوید:

باقی ماندن میت در مدتی که متعفن شود و تغییر شکل یابد در صورتی هتک است که نیتی برای انتقال آن به مکانی مناسب و راجح وجود نداشته باشد؛ وگرنه این کار نه تنها هتک محسوب نمی‌شود، بلکه اکرام و احترام بر میت است نزد عرف...؛ مخصوصاً در جایی که بوی تعفن آن در خارج استشمام نگردد. میت در هر حال متعفن و گندیده می‌گردد، چه روی زمین و چه زیر خاک» (غروی، ۱۴۱۰، ج ۹۰، ص ۲۲۱).

درباره بوی بد منتشر شده و اذیت و آزار ناشی از آن نیز محقق سبزواری می‌گوید: اذیت و آزار مراتب متفاوتی دارد: گاهی منجر به تلف نفس می‌شود، گاهی ایجاد مرض و بیماری می‌کند و گاهی سریع و زودگذر است که انتشار این بوی نامطبوع از نوع سوم است. دو نوع اول را می‌توان حاکم بر ادله جواز نقل دانست؛ اما نوع سوم مشمول ادله نقل است» (سبزواری، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۲۳۸).

رابعاً ادعا شده است که روایات مربوط به انتقال بدن حضرت نوح علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام مربوط به شرایع سابقه است و در شریعت ما نمی توان به آن استناد کرد. در پاسخ می گوئیم همین که در دین سابق حکمی بوده و در دین اسلام نسخ نشده است ظاهرش این است که همان حکم ادامه دارد و حتی نیازی به استصحاب حکم شرایع سابق نیست. افزون بر اینکه وقتی حضرت علیه السلام این قضیه را نقل می کند ظاهرش این است که الآن هم این حکم وجود دارد.

همچنین مجموعه ای از روایات هست که ممکن است از آنها استظهار کنیم که نقل میت به مشاهد مشرفه - حتی پس از دفن و حتی در صورتی که مستلزم نبش قبر باشد - مانعی ندارد. به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

روایت اول، مرسله صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند تبارک و تعالی به موسی بن عمران وحی کرد که استخوان های یوسف علیه السلام را از مصر خارج کن و در موقع طلوع ماه این کار را انجام بده و در هنگام طلوع ماه موسی علیه السلام سراغ کسی را گرفت که محل قبر یوسف علیه السلام را بداند. او را سراغ پیرزنی فرستادند که محل آن را می دانست. پس او رفت و پیرزنی زمین گیر و نابینا را دید. سپس پرسید: تو محل قبر یوسف را می دانی؟ گفت: بله. فرمود: مرا از محل آن با خبر کن! گفت: این کار را نمی کنم تا چند چیز را به من بدهی؟ مردم را آزاد کنی، بینایی و جوانی ام را برگردانی و مرا هم نشین خودت در بهشت قرار دهی. پس این کار بر موسی سنگین آمد. پس خداوند وحی کرد که به کمک من این کار را انجام بده. سپس موسی آن کارها را انجام داد و پیرزن هم قبر یوسف را به او نشان داد و بعد موسی علیه السلام یوسف را از کنار ساحل نیل در صندوقی مرمز خارج کرد و او را به شام بُرد. از این رو اهل کتاب مردگانشان را انتقال می دهند و به شام می برند» (شیخ صدوق، ۱۳۸۵ الف، ج ۱، ص ۱۹۴).

این روایت را صدوق در کتب علل و عیون و خصال، به سند دیگر نقل کرده است که طبق آن موثقه می شود.

کیفیت استدلال: پس از دفن حضرت یوسف علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام وحی شد او را به شام ببرد که احتمالاً منظور همان بیت المقدس است که انبیای بسیاری در آن مدفون اند. طبق این روایت انتقال میت به مشاهد مشرفه جایز است. البته از این روایت نمی توان به نحو مطلق استفاده کرد که نقل میت پس از دفن جایز است؛ زیرا با توجه به اینکه فقط استخوان های حضرت علیه السلام باقی مانده بود، عرفاً نبش قبر بر آن صدق نمی کند. از این رو از این روایت نمی توان انتقال بدن یک سال قبل دفن شده را استفاده کرد.

روایت دوم: شیخ طوسی در نهاییه می گوید: «اگر میتی در جایی دفن شود، انتقالش به جای دیگر جایز نیست. البته روایتی داریم که نقل میت را به مشاهد مشرفه جایز می داند» (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۴۴)، هرچند این روایت مطلق است، ولی مرسله است.

روایت سوم: شهید اول در کتاب ذکری می گوید: «شیخ مفید در المسائل

الغریبه حدیثی دارد که دلالت بر جواز انتقال میت به بعض مشاهد آل رسول الله صلی الله علیه و آله دارد؛ البته اگر میت وصیت کرده باشد» (شهید اول، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۱). در این روایت فقط فرض وصیت آمده است. شاید گفته محقق یزدی مبنی بر اشکال نداشتن انتقال میت فقط در فرض وصیت ناظر به همین روایت بوده است.

روایت چهارم: «شیخ طبرسی در مجمع البیان از محمد بن مسلم نقل می کند

که امام باقر علیه السلام در حدیثی می فرماید:

وقتی یعقوب علیه السلام وفات یافت حضرت یوسف علیه السلام او را در تابوتی به سرزمین

شام منتقل کرد و او را در بیت المقدس دفن نمود» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴۰۹). از نظر تاریخی زمانی که حضرت یعقوب علیه السلام فوت کرد، حضرت یوسف علیه السلام حضور نداشت و چهل سال بعد به آنجا آمد. پس منظور از این روایت وقتی می گوید حضرت یوسف پدرش را به شام نقل داد پس از دفن است.

از این روایات به ضمیمه سیره ای که در بین موحدین (بالاتر از مسلمین) بوده و در کتاب *وفیات الأعیان* نقل شده است (ابن خلکان، ۱۹۷۱، ج ۴، ص ۱۲۰) که اجساد را حتی پس از دفن به مشاهد مشرفه نقل می دادند به دست می آید که انتقال پس از دفن نیز مستحب است. فقط چنانچه موجب هتک باشد - به این صورت که میت بوی بد بگیرد و جسمش بر اثر نقل متلاشی شود - احتیاط در ترک انتقال است (گنجی، ۱۳۹۵). تاریخ حکایت از آن می کند که مسلمین پس از چند سال امواتشان و علما را به مشاهد مشرفه نقل می دادند. علامه امینی رحمته الله علیه از هفتاد نفر از پادشاهان و علما و خلفا و... یاد می کند که بدن هایشان پس از دفن به اماکن مقدس و مشاهد شریفه منتقل شده است (امینی، ۱۳۶۹، ج ۵، ص ۷۵)؛ از جمله:

الف) شیخ مفید: ایشان مدتی در منزلش دفن شده بود و سپس به حرم امامین کاظمین علیهم السلام منتقل شد.

ب) سید مرتضی: ایشان مدتی در منزلش دفن شده بود و سپس به حرم امام حسین علیه السلام منتقل شد.

ج) شیخ بهائی: ایشان در اصفهان مدفون بود و سپس به حرم مطهر رضوی علیه السلام منتقل شد.

دفن علمای دیگر هم چنین بوده است و اینها همه در جایی است که می دانیم چنین انتقال جسدی حتماً به آگاهی علمای آن زمان می رسیده است. به قول

علامه بحرانی، «ظاهر آن است که وقوع چنین کاری در آن روزگاری که آکنده از علما بوده قطعاً بدون جواز و اذن ایشان صورت نمی‌گرفته است» (بحرانی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۱۵۹).

البته ممکن است روایات استدلال شده به آن در این مسئله را با برخی روایات دیگر متعارض دانست که این تعارض می‌تواند از دو جهت باشد:

جهت اول: تعارض روایات این مسئله است که در آن سخن از انتقال استخوان‌های پیامبران علیهم‌السلام است با روایاتی که بر بالا بردن جسم انبیا و اوصیا از قبورشان پس از دفن دلالت می‌کند؛ مثلاً:

الف) روایت صحیح‌ه زیاد بن ابی حلال از امام صادق علیه‌السلام: «هیچ پیامبر و یا وصی پیامبری بیش از سه روز از مرگش در زمینی که در آن دفن شده باقی نمی‌ماند، مگر اینکه روح و گوشت و استخوان او به آسمان برده می‌شود و برای زیارت به جایگاه آثار ایشان می‌آیند» (ابن قولویه، ۱۴۱۷، ص ۳۲۹).

ب) روایت عطیة الابزازی که گفت از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: «جسد هیچ پیامبری بیش از چهل روز در زمین باقی نمی‌ماند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۷، ص ۱۳۰).

بین این دو روایت و روایاتی که در آن سخن از انتقال استخوان‌های حضرت آدم علیه‌السلام یا حضرت یوسف علیه‌السلام بود منافات وجود دارد. علامه مجلسی در بحار الانوار سه نوع جمع برای رفع این تعارض بیان می‌کند:

نوع اول: اجساد اولیا به عالم بالا برده می‌شود، اما سپس به قبورشان بازگردانده می‌شود. این عین مدلول برخی روایات است؛ از جمله این روایت: «هر وصی پیامبری که می‌میرد به پیامبرش ملحق می‌شود و سپس به مکان خودش برمی‌گردد» (همان، ص ۱۳۱).

نوع دوم: امثال این روایات به دلیل مصلحت و توریه برای قطع طمع خوارج و نواصب و مشرکان - که به دنبال نبش قبور اولیا و ائمه علیهم السلام و بیرون آوردن اجساد ایشان بودند - وارد شده است. آنها به شهادت تاریخ بارها چنین تصمیمی داشتند، اما موفق نشدند (همان).

نوع سوم: مراد از انتقال استخوان ها در روایت را انتقال تابوتی که متبرک به استخوان ها و اجساد ایشان شده است بدانیم (همان).

علامه بحرانی نیز می گوید: با توجه به روایاتی مثل «مَنْ خُلِقَ مِنْ تُرْبِهِ دُفِنَ فِيهَا» به این معنا که هر کس از خاکی خلق می شود که قرار است در آن دفن شود (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۰۲)، می گوییم حکمت روایات انتقال استخوان ها به مکان دیگر در مواردی است که اجساد این بزرگواران در مکانی غیر از مکان اصلی و خاک خلق شده از آن بوده است و از آن طرف روایات مربوط به بالا بردن اجساد مربوط به اجسادی است که در موضع اصلی و مقرر حقیقی خود دفن شده اند (بحرانی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۱۶۷).

جهت دوم: تعارض روایات سابقه با روایاتی که در آن سخن از تحریم جسد اولیا بر خاک و موجودات درون خاک شده است، مثل روایت صدوق علیه السلام از امام صادق علیه السلام: «همانا خداوند تبارک و تعالی بدن های ما را بر زمین حرام کرد که از آن چیزی بخورد» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۹۱).

فیض کاشانی می گوید:

احتمالاً جسدی که به بالا برده می شود جسد مثالی و برزخی است؛ چراکه به شهادت روایت امام صادق علیه السلام، «همانا خداوند تبارک و تعالی ما را از نور آفرید... . قلوب شیعیان ما را از جنس آنچه ابدان ما را خلق کرد آفرید» (شیخ صدوق، ۱۳۸۵/ الف، ج ۱، ص ۱۱۷)، ابدان معصومان علیهم السلام چیزی جز همین جسد مثالی

نورانی نیست. پس آنچه در زمین باقی می ماند همین اجساد مادی است که گویا ابدان معصومان علیهم السلام است و لذا این دو دسته روایت، که ظاهراً تعارض دارند، هر کدام بر یک نوع جسد دلالت دارد (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۱۴، ص ۱۳۳۷-۱۳۳۸).

۴. انتقال اموات از یک مکان مقدس به مکان مقدس دیگر

آیا اگر میتی را از یک مکان مقدس به مکان مقدس دیگر منتقل کنند، باز حکم استحباب بر آن جاری است؟ فقها از جواز چنین انتقالی استبعاد نکرده اند؛ زیرا ممکن است برخی مرجحات شرعی در چنین انتقالی وجود داشته باشد (یزدی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۲۹). محقق سبزواری می گوید:

از جمله مرجحات شرعی تعدد امام مدفون در آن مکان مقدس است (مثلاً در بقیع) و یا کثرت مقابر علما و صلحا در آن مشهد است که اختصاص به نجف اشرف دارد و یا کثرت شهدای مدفون که اختصاص به مدینه منوره و کربلای مقدسه دارد (سبزواری، ۱۹۷۷م، ج ۴، ص ۲۳۶).

از این رو چنانچه مکان جدید بر مکان قبلی یکی از مرجحات را داشته باشد، انتقال میت به آن مکان مقدس جدید قابل قبول است.

نتیجه گیری

از مجموع بحث ها می توان نتیجه گرفت که انتقال اموات به مکانی دیگر فی نفسه عملی مکروه نیست، بلکه آنچه مستحب است تعجیل در دفن میت است. البته فقهای بسیاری انتقال اموات به مکان دیگر را مکروه می دانند؛ ولی همگی متفق اند که از این حکم انتقال اموات به شاهد مشرفه مستثنی شده است. از این رو انتقال اموات به شاهد مشرفه معصومان علیهم السلام مستحب است. سؤال اصلی این است: آیا حکم به استحباب انتقال اموات به مکان های مقدس - آنجا که نقل میت مستلزم تقطیع اعضای او یا موجب فساد او یا نبش قبر باشد

- همچنان باقی است یا خیر؟ بررسی
 ادله نشان می دهد چنانچه انتقال
 اموات مستلزم تقطیع اعضای میت یا
 فساد جنازه او باشد، استحباب نقل
 محل اشکال است و قابلیت احراز
 ندارد؛ اما چنانچه نقل میت مستلزم
 نبش قبر باشد - از آنجا که حرمت
 نبش قبر با اجماع اثبات شده است و
 اجماع دلیل لَبّی است - قدر متیقن
 آن شامل نبش قبر به غرض تدفین در
 جوار معصومان علیهم السلام نمی شود. بنابراین
 نبش قبر مؤمن جهت انتقال او به
 مشاهد مشرفه مشکلی ندارد. البته اگر
 نبش قبر موجب هتک حرمت میت
 و خروج بوی نامطبوع از جسد و آزار
 و اذیت مسلمانان یا تکه تکه شدن یا
 متلاشی شدن جسد باشد، استحباب
 نقل قابل احراز نیست و احتیاط در
 ترک نقل است.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق)،
 کفایة الاصول، قم، مؤسسه آل البيت،
 چاپ اول.
۲. ابن حیون، نعمان بن محمد (۱۳۸۵ق)،
 دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام، قم،
 مؤسسه آل البيت، چاپ دوم.
۳. ابن ادریس، محمد بن منصور (۱۴۰۱ق)،
 کتاب السرائر، قم، مؤسسه نشر اسلامی،
 چاپ دوم.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۹۷۱م)،
 وفيات الاعیان و أبناء الزمان، بیروت،
 دارصادر.
۵. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۷۵ش)،
 مصباح الزائر، [بی جا]، مؤسسه آل البيت.
۶. ابن قولویه، جعفر بن محمد (۱۴۱۷ق)،
 کامل الزیارات، قم، مؤسسه نشر اسلامی،
 چاپ اول.
۷. امینی، عبدالحسین (۱۳۶۹ق)، الغدیر،
 نجف اشرف، مطبعة الزهراء، چاپ اول.
۸. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۲۳ق)،
 الدرر النجفیة، بیروت، دارالمصطفی.
۹. _____ (۱۹۹۳م)، الحدائق الناضرة،
 بیروت، دارالاضواء، چاپ سوم.
۱۰. پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸ش)،
 سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس

- جہانداري، تهران، انتشارات خوارزمي، چاپ دوم.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم.
۱۲. حسین هاشمی، زهرا؛ علیان، فاطمه، (۱۳۹۴)، «سنت دفن مرده در جوار مزارات متبرکه شیعه از نگاه سفرنویسان اروپایی»، رهیافت تاریخی، ش ۱۰، ص ۳۳-۴۶.
۱۳. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، موسوعة الامام الخویی، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، چاپ اول.
۱۴. دیلمی، حسن بن محمد (۱۳۴۲ق)، ارشاد القلوب، نجف، دارالفکر.
۱۵. سبزواری، عبدالاعلی (۱۹۷۷م)، مهذب الاحکام فی بیان الحلال والحرام، نجف اشرف، مطبعة الآداب.
۱۶. سبزواری، محمد باقر (۱۳۷۴ق)، ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، [بی جا]، مؤسسه آل البيت.
۱۷. شهرستانی، هبة الدین (۱۳۲۹ق)، تحریم نقل الجنائز المتغيرة، بغداد، مطبعة الشابندر، چاپ سوم.
۱۸. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۹ق)، ذکر الشیعة فی احکام الشریعة، قم، مؤسسه
۱۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۲۲ق)، روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
۲۰. _____ (۱۴۲۵ق)، مسالك الافهام الی آیات الاحکام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ سوم.
۲۱. شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۳۸۵ق)، علل الشرائع، نجف، المکتبة الحیدریه، چاپ اول.
۲۲. _____ (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۳. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ هفتم.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق)، النهاية فی مجرد الفقه والفتاوی، بیروت، دارالکتب العربی.
۲۶. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق)، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت.
۲۷. غروی، میرزا علی (۱۴۱۰ق)، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، قم، دارالهادی، چاپ سوم.

۲۸. فقیه بحرالعلوم، محمد مهدی (۱۳۹۶ش)، «تاریخچه انتقال جنائز به عتبات عالیات (شهر کربلا)»، فصلنامه فرهنگ زیارت، ش ۳۳، ص ۴۴۷.
۲۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق)، الوافی، تهران، المكتبة الاسلامیه.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الفروع من الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
۳۱. گنجی، مهدی (۱۳۹۵ش)، درس خارج فقه، <http://eshia.ir/feqh/archive/text/ganjee/feqh>
۳۲. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.
۳۳. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۷ق)، المعترفی شرح المختصر، قم، مطبعة مؤسسة الامام امیرالمؤمنین، چاپ اول.
۳۴. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسة آل البيت، چاپ دوم.
۳۵. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۹ش)، میزان الحکمة، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحديث.
۳۶. موسوی عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۰ق)، مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، قم، مطبعه مهر، چاپ اول.
۳۷. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسة آل البيت.
۳۸. همدانی، رضا بن محمد هادی (۱۴۱۶ق)، مصباح الفقیه، قم، مؤسسة الجعفریة لاحیاء التراث و مؤسسة النشر الاسلامی.
۳۹. یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۹ق)، العروة الوثقی، [بی جا]، مؤسسة النشر الاسلامی.